



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

الاشت زادگاه علیحضرت صاحبشاه کبیر

هوشنگ پور کریم
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

دهکده «الاشت» که زادگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر ناجی ایران و بنیان گذار ایران نوین است، حرمت و شان و منزلت خاصی دارد. به این جهت و بنا به عللی که در مقاله حاضر به آن‌ها توجه شده است، این دهکده از نظر مطالعات مردم‌شناسی برای «اداره فرهنگ عامه» حائز اهمیت فوق‌العاده‌ای است. با توجه به این اهمیت، «اداره فرهنگ عامه» به آقای هوشنگ پورکریم، یکی از محققان ورزیده خود، مأموریت داد که کتاب جامع و کاملی درباره همه شئون مادی و معنوی زندگی مردم «الاشت» تدوین کند که هم در کار دانشمندان مردم‌شناس و هم برای آشنائی هم‌میهنان با «الاشت» و زندگی مردمش مفید واقع شود. آقای پورکریم، که او را خوانندگان محترم از طریق مجله «هنر و مردم» می‌شناسند، رنج سفر و تحقیق و مطالعه را با اشتیاق پذیرفت و با تحمل زحمات شبانه‌روزی، تدوین و تنظیم کتاب «الاشت» را به پایان رسانید و آن را برای چاپ و انتشار آماده کرد.

در کتاب «الاشت»، علاوه بر توصیف زندگی و فرهنگ مادی مردم «الاشت»، همه موضوع‌های فرهنگ معنوی آنان نیز وصف شده است. موضوع‌هایی که در یک دهکده اصیل «مازندران» می‌توان به آنها دست یافت. دهکده‌ای که هیچیک از عوامل غیر ایرانی نتوانسته باشد در آن نفوذ کند.

در مقاله حاضر که به قصد آشنائی مقدماتی خوانندگان با دهکده «الاشت» تهیه شده، فقط قسمتی از بخش اول کتاب «الاشت» آورده شده است. امید است که توفیق چاپ و انتشار کتاب نیز هم‌زمان با چاپ این مقاله حاصل شود.

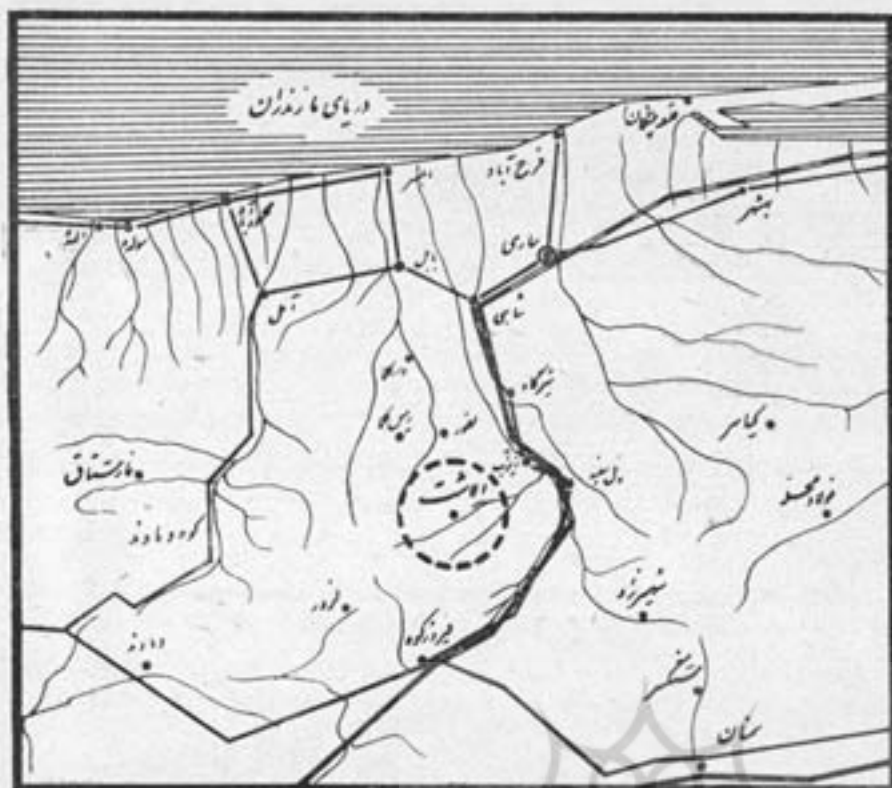
اداره فرهنگ عامه

۱- موقعیت ده، کوهها و رودهای دور و بر، راه و منظره عمومی:

«الاشت - elâçt»^۱ در سرآزیری دامنه‌های جنوبی دو کوه «زیهون - zihun» و «میمن - mayyman» بنا شده است. دَرهٔ «کیر کا - gaterkâ» در مغرب و کوه «گوسر - galu sar» در مشرق «الاشت» است. روبروی آبادی، در جنوب، کوه کوچک «کارتان - kârtânân» است که به تپه بیشتر شباهت دارد. آن سوی «کارتان» دره است و رودخانه. این رودخانه که الاشتیها آن را «الاشت رووار - elâçt ruvâr» می‌نامند از کوه‌های غربی «الاشت» سرچشمه می‌گیرد و چند فرسنگ از کوه و دره‌های شرقی «الاشت» می‌گذرد و به «تالار رود» می‌رسد و در «خزر» می‌ریزد.

از «الاشت» بجنوب هم که نگاه کنیم و در آن سوی «الاشت رووار» باز هم کوه می‌بینیم. این کوه‌ها که عظیم‌ترین کوه‌های دور و بر «الاشت» و خط الرأس «البرز» در آن ناحیه‌اند، به ترتیب از جنوب غربی این نام‌ها را دارند: «شلفین - çelefin»، «ورچیر - varcere»، «کتالون - katâlun»، «آرفر - arfe» و «سرخاواد - sorxâvâd». این آخرین «سرخاواد» کوه، مطلع آفتاب صبح «الاشت» است و خوشه‌چین آخرین طلعت غروب. یابن‌تر از این کوه‌ها و در فاصلهٔ میان آنها تا «الاشت رووار» کوه‌های دیگری است و دره‌هایی دیگر که البته نام‌های دیگری هم دارند: «کلبست کولوم - kalbast kulum»، «کلس کولوم - kâles kulum»، «رشوک - raçuk»، «فراخ کش - farâx kaç»، «هلیشت - halyeçt»، «تی - ti»، «اوراتک - urâtak» و . . . این کوه‌ها که روی به شمال دارند و آب‌دره‌هاشان

۱- «الاشت» را اهل محل همانطور که نوشته‌ام: «الاشت - elâçt» تلفظ می‌کنند. در متون قدیمی هم «الاشت» نوشته شده است و من به این دو اعتبار، در این دفتر، همه‌جا همینطور خواهم آورد. با وجودی که بدنام آنرا اخیراً «الشت» هم می‌نویسند و فرهنگ جغرافیائی ارتش آنرا «âlâçt» آورده است.



موقعیت جغرافیائی الاشت.

به «الاشتر ووار» می‌ریزد از جنگل پوشیده است و پوششهای گیاهی‌شان بیشتر از کوههای این سمت «الاشتر ووار» است که به شمال پست کرده‌اند و روشن به آفتاب جنوب است. الاشتهای این کوهها را که کمتر آفتاب می‌بینند و جنگل در آنها بیشتر است «نوم - nesum» می‌نامند. ولی هر کوهی را و یا آن سمت کوهها را که روی به آفتاب باشد و بیشتر آفتاب ببینند «خریم - xerim» می‌نامند. «زیهون» و «میمش» هم که «الاشتر» در دامنه جنوبی آنها نشاءه است از جمله کوههای «خریم» هستند که روشن به آفتاب است و بیشتر از کوههای آن سوی «الاشتر ووار» آفتاب می‌بینند.

«الاشتر» و همه این کوه و دره‌های شور برش قستی از منطقه «سلواد کوه» است که در مشرق «کوه دماوند» و شمال «فیروز کوه» قرار دارد و شهرهای «ساری»، «شاهی»، «بابل»، «آمل»، در شمال آن و یلوک «دودانگه» در مغرب آن است. در راه «الاشتر»، اگر بخواهیم از «ساری» یا «بابل» به آنجا برویم، باید از «شاهی»، «شیرگاه» و «زیر آب» بگذریم. تا «زیر آب» که شهر کوچکی است و به سبب معادن ذغال سنگ جنوب و جوش چشم گیری دارد، گذارمان به موازات راه آهن است و به موازات «تالار رود» که بسترش در دامنه‌های جنگلی و در آغوش مزارع برنج بسی زیاست. یک فرسنگ بالاتر از «زیر آب»، راهمان به مغرب می‌پیچد و از جهت شرق به مغرب از دره‌ای می‌گذریم که در آن دره رودخانه پر پیچ و خمی از غرب به شرق در جریان است و محلی‌ها به مناسبت همان پیچ و خمها آن رود را «نهر» «ولوی» - valupey می‌نامند. «ولوی» که یکی از شعبه‌های «تالار رود» است، آب رودخانه‌های کوچک «لاکوم - lakum» و «دراسله - darâsele» و «الاشتر ووار» را هم با خودش به «تالار رود» می‌ریزد. معادن ذغال سنگ «انجیر تنگه» و «پاک» و دهکده‌های «کری کلا - kerî kolâ»، «شیردره»، «کالارجان - kalâr jân» و «لالین - lalê ban» هم در حواشی همین رودخانه و در این قسمت از راه قرار گرفته‌اند.

از دهکده «لارین» ، راه «الاشت» از دره‌ای که بدهات «شیرکلا - çir kolâ» و «مومچی خیل - mumji xeyl» و «اراتین - erât bon» می‌رود جدا می‌شود و به سمت راست می‌پیچد. دهکده‌های «عل» ، «ممشی - memçi» ، «آپن - âpon» یا «سرتک - sartak» راهم در این قسمت از راه «الاشت» می‌بینیم که هر یک بردامنه کوهی و محصور در جنگل به برنج‌ارهایی چشم دوخته‌اند که در حواشی رودخانه پهن شده‌اند.

«سرتک» محل تلاقی دو دره بادو رودخانه است. یکی رودخانه «لاکوم - lâkum» که از پای دهکده «کارمزد - kârmozd» می‌گذرد، و یکی هم رودخانه‌ای که از «الاشت» می‌آید. از «سرتک» تا «الاشت» جاده یسی پرفراز می‌شود و پرپیچ و خم. هر قدر که بالاتر می‌رویم کوهستان را عظیم‌تر می‌بینیم و راه را مهیب‌تر و آنهمه را زیبا و زیباتر. درختان جنگلی: «رازار -

۲- ولویی: (ول = پیچ و خم) + (او = آب) + (پی = بنیاد، اثر، که در محل معنی سوی، طرف، ستراهم می‌دهد).

۳- در نقشه جغرافیائی ارتش نام «ولویی» را «اندور رود» نوشته‌اند و البته به مناسبت نام دهکده «آند» - anand» که سرچشمه اصلی این رودخانه در حوالی همان دهکده است. «اندور رود» یا «ولویی» شعبه غربی «تالار رود» در «سوادکوه» است و سوادکوهیها همه آبادیها و منطقه واقع در حوزه این شعبه را «ولویی» می‌نامند. در حالیکه آبادیها و منطقه واقع در حوزه شعبه اصلی «تالار رود» را «راستی - râstu pey» نامیده‌اند. «الاشت» ، «گلپان» ، «لیند» ، «سواد رودبار» ، «آند» ، «جرات» ، «کارمزد» و . . . از جمله آبادیهای منطقه «ولویی» هستند.

منظره «الاشت» انبوه خانه‌های تختپوش، بردامنه کوه نامنظم و تنگنهم و هر خانه بانگاه چشمان پنجره‌ها که به آدم خیره می‌شوند.





راست: تصویر دیگری از منظره عمومی «الاشت» که از سمت غربی ده و از دامنه‌های مشرف به دره «گیتزکا» عکس‌برداری شده است.
چپ: الاشت با اولین برف پائیز سفید می‌شود.

رتال جامع علوم انسانی

«ezzâr» (آزاد)، «muzi - موزی» (بلوط)، «mers - میرس» (راش)، «هلی - hali» (کوجه جنگلی)، «kenes - کنیس» (ازگیل) و . . . هر یک در جای خود و بسهم خود چنان طبیعت را سحرانگیز کرده‌اند که آدمی خوف و هیبت راه‌راهم فراموش می‌کند. درین راه، هر چند گاه، جماعتی از کارگران را می‌بینیم که یا جاده را عریض می‌کنند و یا به تسطیح مشغولند و یا پایه‌های پلی را بالا می‌آورند. گهگاه هم شعارهایی را می‌خوانیم که مأموران سازمان جنگلداری مازندران برچوب و تخته‌ها نوشته و در حواشی جاده افراشته‌اند: «الاشت، این زادگاه ناجی ایران، در قلب جنگل است»، «الاشت! جاویدان بمان که ایران را جاودان کردی»، «الاشت! تو قلب میهنی» و . . .
پیش از آنکه به «الاشت» برسیم از کنار دهکده «لیند - lind» می‌گذریم و دورنمای «الاشت» را وقتی می‌بینیم که جاده از دامنه کوه «گلوسر» می‌بیچد: ابنوه خانه‌های تخته‌پوش،

بردامنه کوه، نامنظم و تنگ هم و هر خانه بانگاہ چشمان پنجره‌ها که به آدم خیره می‌شوند.

۲ - احوال عمومی ده، سابقه آبادی، کوجه محله‌ها، تکیه‌ها و امامزاده‌ها، مدرسه و تأسیسات جدید:

الاشتیها بیش از آنکه با زمین و کشت و ورز مانوس باشند، به چوپانسی و گالشی (گاوداری)^۴ خو گرفته‌اند. در موقعیت کوهستانی دهشان و در آن قطعه زمینهای افتاده در دامن کوه یا تنگ‌دره، مشکل میتوان شخصی کرد و یا بذری به ثمر رسانید. هوای سرد کوهستان هم کمتر مجال می‌دهد که جوانه رشد کند و بارور شود. ولی کوهستان و جنگل اگر برای کشت و ورز بکار نمی‌آید، برای پرورش گاو و گوسفند که پرمناسب است. فقط باید مراتع را بشناسند و به اقتضای فصل و موقع سال گلّه را به آن مراتع بکوچانند. فنون چوپانی و گالشی هم کاری نیست که در چنان طبیعتی نتوان آموخت و نتوان بکار بست. به این سبب است که تقریباً عموم الاشتیها دست در کار گله‌اند، نمشخم و درو. و یاز به همین سبب است که همیشه یک طرف داد و ستدهایشان یا پشم و پنیرو روغن است و یا پارچه‌ها و جورابهایی که زنهاشان از پشم گوسفندان می‌ریسند و می‌بافند. الاشتیهای قدیم هم تا آنجا که یادشان است و از معیشت آباء و اجدادشان خبر می‌دهند می‌گویند که آنوقت‌ها هم همینطورها بسوده است و الاشتیهای قدیم هم امورشان را با گله‌داری می‌گذرانده‌اند. پای صحبت یک الاشتی پیر اهل دادوستد که نشستیم تعریف کرد از روغن و پنیرو

۴ - در قسمت عمده دامنه‌های جنگلی شمال البرز (از طالش تا گرگان) چوپانان را «گالش» *gâleş* می‌نامند که اختصاصاً گاوچرانند و دست در کار شیردوشی از گاو و شیرچوشی و ماست‌بندی و کره‌گیری . . . علامه به امور مربوط به گاوداری اشتغال دارند و باین اشتغال امرار معاش می‌کنند.

ابوه خانه‌های تخته‌پوش.





بک خانه الاشی .

وجورابه‌های پشمین و «باشلق» - bâçloq - ها و پارچه‌های دست‌بافت پشمین که آنوقت‌ها با اسب و قاطر به تهران می‌رساندند و بعد هم با آرد و صابون و چای و کفش و خرما به «الاشت» باز می‌گشتند. «الاشت» تاتهران را زمستانها درش منزل می‌رفتند و تابستانها در بیخ منزل و صبح روز ششم ، در شمال شرقی تهران آن روزگار ، به دروازهٔ مازندران می‌رسیدند . بعد هم خواهش و التماس از دروازه‌بانها و مأموران حکومت که دروازه‌را باز کنند . چرا که اسب و قاطر هایشان زیر بار بود و زودتر باید به کاروانسرا و بارفروشی می‌رسیدند . از دروازه‌بانها هم تشریف و تندی کردن و عتاب و پرخاش که بارتان چیست ؟ از کجائید ؟ و بهانه‌های گوناگون و بعد هم وصول عوارض و چرب کردن سبیل .

از دروازهٔ تهران که وارد می‌شدند ، یکسر به کاروانسرا می‌رفتند . معامله‌گرهای الاشی ، در تهران ، با سه کاروانسرا و بارفروشی معامله داشتند . یکی از آن کاروانسراها در «پامنار» بود و دوتای دیگر در وسط بازار و کنار «چهارسوق بزرگ» . آنوقت‌ها هر جفت جوراب پشمی را

۵ - «باشلق» را که گویا واژه‌ای ترکی باشد به کلامی نمی‌نامیدند که گوشه‌ها هم می‌پوشانید و از پارچه‌های دست‌بافت پشمین دوخته می‌شد . از قراری که الاشیا برایم تعریف کرده‌اند ، تا سی‌چهل سال پیش ، شهرداری تهران که آنوقت‌ها بلدیته‌اش می‌نامیدند خریدار پارچه‌های دست‌بافتی بود که از آنها «باشلق» دوخته می‌شد و آن باشلق‌ها به کار مأموران و رفتگران شهر می‌خورد که در روزهای سرد و بارانی پسر می‌گذاشتند . به‌قرار همین تعریف ، بلدیتهٔ تهران ، آنوقت‌ها ، قسمت عمدهٔ پارچه‌های «باشلق» را از معامله‌گران الاشی می‌خرید و این معامله‌گران آن پارچه‌ها را که دست‌بافت زنان الاشی بود از «الاشت» به تهران می‌بردند .

۶ - در زمستان معمولاً روزها حرکت می‌کردند و شبها در منزلگاهها می‌ماندند . ولی تابستان شبها حرکت می‌کردند و روزها چند ساعتی می‌ماندند . منزلگاههای زمستانی‌شان به ترتیب حرکت از «الاشت» به سمت تهران اینجاها بود : «انند» - anand ، «گلزگن» - gelezgan ، «دلیجا» - delicâ ، «آینه‌ورزان» یا «سعیدآباد» ، «گلیارد» - gelyard ، «کمرت» - kamart ، یا «رودهن» . منزلگاههای تابستانی اینجاها بود به همان ترتیب از «الاشت» به سمت تهران : «شلفین» - şelfin ، «آرجمن» - arjoman ، «لاسم» - lâsem یا «آ» - âh (که این هر دو نزدیک کتل امامزاده هاشم است) و بعد هم تهران .

سه قران و هريك «ری» - rey^۷ روغن را هشت تومان می‌فروختند. همان وقت که روغن يك «ری» هشت تومان بود، كشمش را هر «ری» هشت قران می‌خریدند.

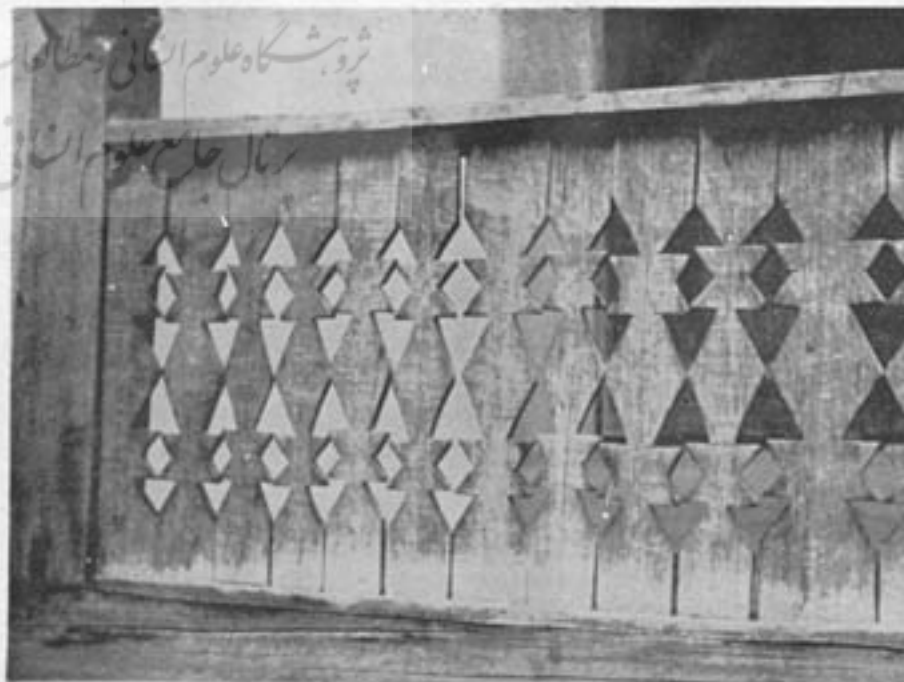
بهر صورت، امور «الاشت» و الاشتیها همیشه با محصولات می‌گذشته است که از دامهاشان بدست می‌آمد و حالا هم غیر از این نیست. مگر اینکه الاشتی آن روزگار اگر از «الاشت» تانهران را شش‌شنبه‌روز با سب و قاطر می‌رفت حالا شش‌ساعته با ترن و اتوبوس می‌رود. ولی در این حال هم البته باید که پشم و پنیر و روغن از «الاشت» برود تا آرد و قند و جای به «الاشت» بیاید و امور بگذرد. این است که اساس معیشت الاشتیها هنوز هم بر همان روالی می‌گذرد که آباء و اجدادشان می‌گذراندند. به همین سبب است که مرد الاشتی هنوز چاروق چرمین به پا و روپوش نم‌دین به‌دوش و چوب‌دست چوبانی به دست دارد، وزن الاشتی هنوز هم با «پنج میل» جوراب نقشین می‌بافد و در «کچال - keccâl» قباي پشمین. هر چند که این دست‌بافته در بازار تهران این روزگار خریداری ندارد، ولی پسرش و شوهرش که در پی گاو و گوسفندند باید که قبائی به تن و جورابی به پا داشته باشند.

در قسمتهائی از این متن که فنون دامداری و کشت و ورز الاشتیها توصیف میشود، خواهیم دید که الاشتیها در این کارها که هنوز بی‌دخالت ابزار و تکنیک جدید روبراه می‌شود تا چه اندازه فنون و ابزارهای آباء و اجدادشان را بکار می‌گیرند. مثلاً وسیله‌های شیردوشی و

۷ - يك من ری = چهار من تبریز.



ابوابها و نرده‌های چوبی





سه چهره الاشی.



در دهکده‌های کوهستانی
و از جمله در «الاش»
وسایل قدیمی کشت
و ورز باقی مانده است.

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



تلاز - دریاک «گوبه»
و مرتع و محل نگهداری
گاوها و مردی که در تنم
ازماست کره میگیرد.

پیمانه کردن شیر و ماست بندهی و کره گیری شان همه از چوب است ، از چوب جنگل که خودشان می تراشند ، و چقدر با سلیقه . یا وسیله های کشاورزی که همچنان قدیمی مانده است . همان گاو آهن و ماله و داس . زیرا در آن قطعه زمینهای کوچک و پراکنده در دامن کوه و شیب دره ، برای تراکتور و کمباین میدانی نیست تا به راه بیفتند و البته واضح است در دهی که ابزارهای جدید تولید راهی به آن پیدا نکرده باشد مردم آن باتکنیک و فنون جدید و ادواتی که معمولاً همراه این ابزارها وارد می شود آشنا نشده باشند ، عادات و آداب و معتقدات و رسوم آباء و اجدادی شان بد یا خوب حفظ می شود و کمتر امکان تغییر و تبدیل پیدا می کند . به این سبب است که الاشتیها و اشتغالیشان و خانه و زندگی شان و کوچه و محله هایشان و امامزاده ها و تکیه هایشان ، همه و همه همچنان الاشتی باقی مانده است . اگر آن موتور مولد برق و تیرها و سیمها و چراغهای برق و شیرهای فشاری و لوله های آب را که اخیراً در «الاشت» روبراه کرده اند از «الاشت» برداریم و مدرسه شش کلاسه اش را ببندیم ، همان «الاشت» حداقل دوست سیصد سال پیش را بازمی یابیم . البته سابقه آداب و رسوم و زبان و معتقدات و جشنهای مخصوصشان را و سابقه آن «تیم - telem» را که از تنه درخت می تراشند و از ماست در آن کره می گیرند و با سابقه آن «چوب خط» را که خودشان «شیر کئی - şir kanni» می نامند و با آن شیر بهم قرض می دهند و با سابقه آن سینه زندهای مخصوص را که تا همین شش هفت سال پیش در ماه محرم به دور مشعلی از آتش برای می انداختند و با چه هیجان و التهاب و مشعل چقدر بلند و آتش چقدر پر شکوه و سابقه این همه را خدا می داند که چقدر قدیمی است و به کدام گوشه های تمدن باستانی میهنمان و اساطیرمان ربط پیدا می کند .

این نکته را هم بگویم : چون الاشتیها بیشتر با گاو و گوسفندداری و به گالشی و چوپانی امرار معاش می کنند و کمتر با کشت و ورز ، ناچار به ده و به سکونت در آن هم کمتر پایند می شوند . زیرا که گله گاو و گوسفند را باید دنبالش بود ، در مراتع زمستانی و بهاری و در مراتع پائیزی ، هر جا که گله را بگوچانند خودشان هم دنبالش می کوچند و این است که «الاشت» فقط در پنج شش ماه گرم سال همه الاشتیها را در خودش جمع می کند . و این پنج شش ماه همان ماههایی است که گله ها در مراتع نزدیک به «الاشت» و در همان دور ویرها بسر می برند . زمستانها چه گاوها و چه گوسفندها را باید به جنگلها و مراتع پست تر ببرند که دور از «الاشت» و پائین تر از آن است و در حوالی دهستانهای «شیر گاه» و «لَقُور lafur» و «بابل کنار» و در دشت مازندران . به هر صورت این تفاوت اساسی را می توان بین «الاشت» دامدار و دهکده های پر کشت و ورز مازندران ببینیم که چون در آن دهکده ها مردم به زمین و زراعت در حوالی ده و به ده پایبندند ، امور عمومی ده را هم اعم از مسجد و روضه خوانی و کدخدای و انجمن ده و حمام و حمامی و مدرسه و مأموران دولتی که با دم رفت و آمد دارند و خلاصه هر موضوعی را که به نحوی با هیئت اجتماعی ده ربط پیدا بکند جدی تلقی می کنند و به آن علاقه مندانی نشان می دهند و معمولاً در چنان اموری دخیل می شوند و اگر موضوعی به شور و رأی عموم گذارده بشود به آن فکر میکنند و صاحب رأی میشوند . ولی در «الاشت» که مردمش شش هفت ماه از سال را بیرون از ده و در پراکندگی و دور از هم بسر می برند وضع چنین نیست . وقتی الاشتی میل نمی کند که در حیاط خانه اش نهال بکارند و نمی کارد ، نمی شود توقع داشت که به دهش و به مسائل عمومی مربوط به آن دل بسوزاند . این است که در الاشت از کدخدای و انجمن ده خبری نیست . انجمن را هم که تازه گیها درست کردند

۸ - جمعیت الاشت را بمن گفته اند که در بهار و تابستان بیش از شش هزار نفر است و هشتصد و هشتاد و چند خانوار که در پائیز و زمستان می شوند در حدود سیصد خانوار . «آمار عمومی» ، از سرشماری سال ۱۳۳۵ ، جمعیت «الاشت» را هزار و صد و هفتاد نفر گزارش داد . چون سرشماری در فصل سرما انجام گرفته بود . به نسبت همین تفاوت جمعیت تابستان و زمستان «الاشت» ، تعداد دکانهای «الاشت» هم در تابستان و زمستان تفاوت می کند . تابستانها دوازده سیزده دکاندار با اشیاء و خوراکیهایی مثل قند و چای و پارچه و توتون و برنج . . . در «الاشت» کار می کنند و زمستان فقط یکی دوتا . بقیه این دکاندارها در پائیز و زمستان به شاهی ، شیرگاه ، زیرآب و «بابل کنار» می کوچند و به مغازه هایی که در آنجاها دارند می روند .



راست : وسیله‌های شردوشی و پیمانه کردن شیر و بعضی ظرف‌های غذاخوری را از چوب می‌سازند .
چپ : مشهدی شام‌خاکه مرا به گونه راهنمایی کرد .

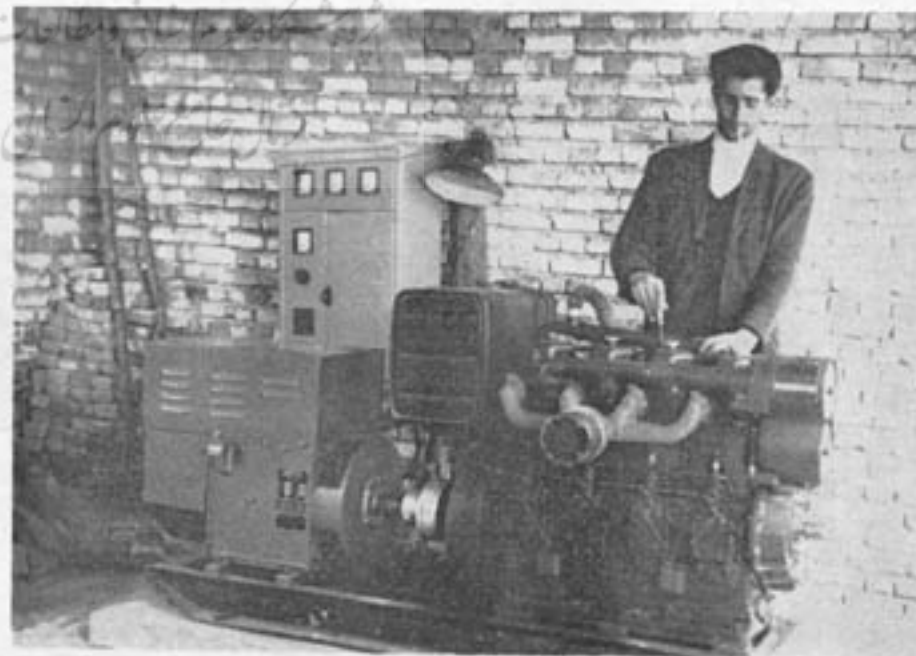
کاری نمیتواند انجام بدهد چون درآمدی ندارد . یعنی آن دو در سدی که انجمنهای دهکده‌ها از درآمد مردم ده جمع می‌کنند در «الاشت» نمی‌توانند جمع بکنند . زیرا که دست رئیس و اعضای انجمن هر چند که الاشتی باشند به دامن الاشتیها نمی‌رسد و اگر دستشان هم برسد ، زورشان نمی‌رسد . این جاده شوسه و آب و برق ده را هم که می‌بینیم ، به همت سازمانهای دولتی برای افتاده است و به پاس احترامی که برای زادگاه «اعلیحضرت رضاشاه کبیر» قائل هستند . به هر صورت ، این نکته را که آوردم ، نه قصد گله و شکایتی داشتم و نه خواستم کدخداهنش کورده باشم . زیرا که «الاشت» مال الاشتیهاست و خودشان می‌دانند با دهشان ، برای من خیلی زیاد است یا خیلی زود است که در کار چنان مردمی فضولی بکنم . مقصودم طرح مسئله‌ای بود که معمولاً همه دهکده‌های دارای چنان موقعیت و شرائطی گرفتار آن هستند . همین که موضوعی طرح کنم به اشارهای و بگذرم . از سابقه آبادی و قدمت ده هم کمی بنویسم . الاشتیها دهکده کوچک همسایه شرقی‌شان «گیلیان» را قدیمی‌تر از «الاشت» می‌دانند . حرفی است که از آباء و اجدادشان شنیده‌اند و البته حرف بی‌ربطی هم نیست . زیرا که «اعتماد السلطنه محمدحسن خان» نیز در فصل چهارم کتاب «التدوین فی احوال جبال شروین» وقتی که «استیلای آل باوند نوبت دوم» را توصیف می‌کند ، از «گیلیان» با نام «قلعه گیلیان» به وضوح نام می‌برد و ماجرای واقعه‌ای را که قریب به نهمصد سال پیش در آنجا اتفاق افتاده است شرح می‌دهد :

« همه سران و بزرگان و آنهائیکه نام امشهبندی داشتند و در صقعی از «اصقاع ولایت طبرستان ایشان را نفوذ امری و اختیاری و حکومتی بود پیوستن»

«برکاب اسفهد علاءالدوله را فوزی عظیم شمرده و از سعادهای بزرگ»
 «خوانده سر قدم ساخته برکاب او ملحق شدند و مباحث نمودند و نجات و آسایش»
 «خویش را در این الحاق و تبعیت دانستند» .

«هر کرا کردگار خواست عزیز نتواند کسی که خوار کند»
 «بعد از آن قاصد رسید و خبر داد که فرامرز با بهرام اتفاق کرد . چون کار آمل»
 «و رویان پیرداختند بیای قلعه گیلان رفتند و منجبتها ساختند و دو ماه آنجا»
 «نستند . آخر الامر بهرام از برادر خود اسفهد علاءالدوله زنهار خواست»
 «و امان طلبید و گفت سرداری بفرستد تا قلعه را باو تسلیم نماید . اسفهد»
 «شیربمکوت نام را بکوتوالی قلعه فرستاد و از پای قلعه برخاست . چون»
 «شیربمکوت بقلعه رسید بهرام او را بگرفت و بکشت . همینکه این خبر باسفهد»
 «علاءالدوله رسید زیاده از حد وصف دلنگ و متأسف گشت . چه شیربمکوت»
 «از ابتدای کار در خدمت اسفهد بود و نیکو جانفشانی مینمود . خلاصه ،»
 «علاءالدوله سوگند یاد کرد که بهرام را بقصاص و تلافی شیربمکوت بکشد»
 «و گفت جز این چاره نیست و پسر اسفهد که شاه غازی نام داشت درینوقت»
 «هنوز کوچک بود با کالنجار ابن جعفر کولایح بحوالی قلعه گیلان رفتند»
 «و چنان اسباب محاصره را فراهم آوردند و راه آمدوشد را بر قلعه گیان بستند»
 «که مور را مجال دانه بردن نبود . بهرام خواهر خود پیش اسفهد فرستاد»
 «و التماس و درخواست نمود و بخشش نمود و استدعا کرد که لشکر از دور قلعه»
 «برخیزند چون خواهر آمد بیای اسفهد علاءالدوله افتاد و تضرع او از حد»
 «تقریر و بیان در گذشت اسفهد ملتبس او را مبدول داشت و امر فرمود از پای»
 «قلعه برخیزند . چون برخاستند ، قلعه گیان ، قلعه را سبرده ، راه رودبار»
 «کارمزد را پیش گرفتند و بطرف دماوند رفتند و از آنجا بجانب ری شتافتند»
 «و در شهر ری سلطان محمود پیوستند و درینوقت میان سلطان محمود و سلطان»

راست : حاجی داودی اهل الشت متصلی برق و آب ده در کنار موتور مولد برق . چپ : جوراب نقشبندی که زن الشتی با پنج میل جوراب بافی بافته است .





موقعیت زادگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر در دایره مشخص شده است .

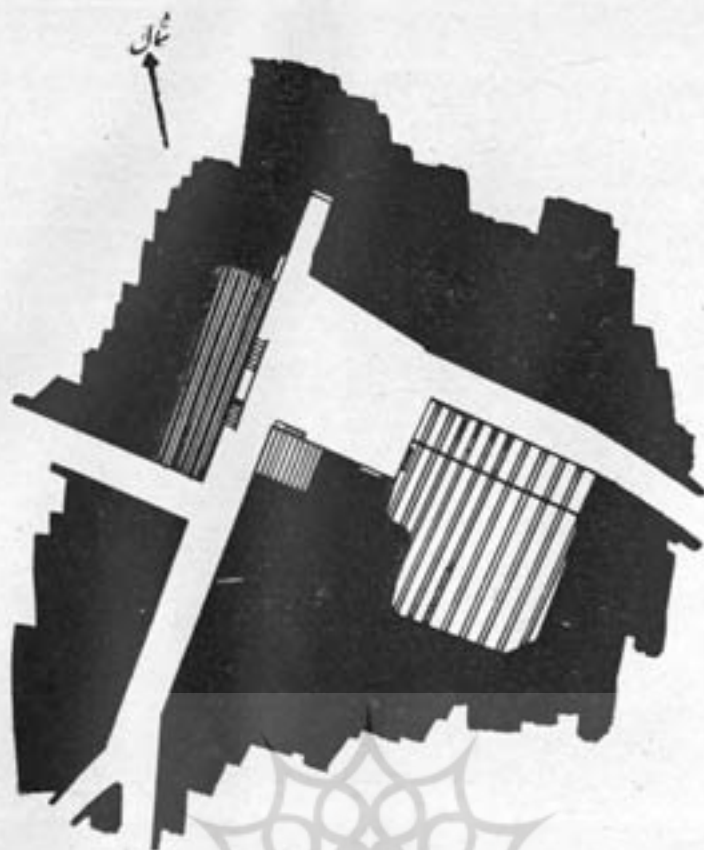
«سنجرخلاف و مخالفت در کاربرد»

در نقل این مطالب از کتاب «التدوین فی احوال جبال شروین» دو مقصود داشتیم یکی این که می خواستیم قسمتی از متن تنها کتابی را که منحصرأ درباره اوضاع جغرافیائی و تاریخی جبال «شروین» (سوادکوه)^۹ نوشته شده است عیناً بیاوریم . دیگر این که می خواستیم قدمت دهکده کوچک «گلیان» را نشان بدهیم که در یکی دو کیلومتری مشرق «الاشت» است و پیرمردان الاشتی معتقدند که آباء واجدادشان از آنجا به «الاشت» کوچیده بودند . به هر صورت هر چند که الاشتیها «گلیان» را قدیمی تر از «الاشت» می دانند ولی سابقه آبادی «الاشت» را هم آنقدر نزدیک نمی بینند^{۱۰} . بیشترها در مغرب دهشان و در دامنه کوه «زیهون» آثاری از مقابر بسیار

۹- نقل از صفحه ۶۳ و ۶۴ کتاب «التدوین فی احوال جبال شروین» .

۱۰- کوه «شروین» را الاشتیها «خلیفین - çelefin» می نامند که در جنوب غربی «الاشت» است و خط الرأس «البرز» از آن می گذرد . «اعتماد السلطنه» در همان کتاب «التدوین فی» با استناد به متون تاریخی می نویسد که اول بار اعراب «سوادکوه» را «شروین» نامیده بودند و این واژه را از نام حاکم ایرانی آن منطقه اخذ کرده بودند . بدین معنی استدلال می کند که «سوادکوه» در اصل و به پهلوی «فرشواد» بوده است و پسگهائی هم که از منطقه «سوادکوه» پیدا شده بود و خود معنوی از آنها را نگهداری می کرد نیز اشاره می کند که در آنها به خط پهلوی «فرشوات» یا «فرشواد» ضرب کرده اند و می گویند که بعدها «فرشواد» به «فرسواد» و «سواد» مبدل شده است .

۱۱- خودشان می گویند که «الاشت» در ابتدا مربع احتام ایلی بود که تابستان ها در آن حوالی سر می برد و به همین مناسبت می گویند که «الاشت» را در اصل «اپلدشت» می نامیدند .



موقعیت زادگاه در میدان تکیه «پهلوان خیل»

- شمال
- --- زادگاه
 - ▨ --- زادگاه
 - ▩ --- زادگاه
 - ▧ --- زادگاه
 - --- زادگاه
- موقعیت زادگاه در میدان تکیه «پهلوان خیل»
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

قدیمی یافته بودند. مقابری که خودشان آنها را «گیری» نامیده‌اند می‌گویند چون پدر باباهاشان ازداننه آن کوه زر و زبورهای قدیمی پیدا کرده‌اند، نامش را «زیهون» گذاشته‌اند، به معنی «زهران» یا «زرکان» یعنی که «معنن زرد». می‌گویند که شبیه همان زوربورها و سلاحهای قدیمی و کاسه کوزه‌ها و تپله شکسته‌ها را در تپه «کارتنان» هم یافته‌اند که محلش در حاشیه جنوب شرقی ده است و مشرف به «الاشت رووار». گذارم که به «کارتنان» افتاد، دیدم که چند جا را کنده‌اند و جسته‌اند. لابد به قصد یافتن همان اشیاء قدیمی.

از «کارتنان»، هر چند که به «الاشت رووار» مشرف است، نمی‌توان همه ده را دید، چون از ده پائین‌تر افتاده است. باید به دامنه «زیهون» یا «میسمن» رفت و ده را از بالا تماشا



بالا : اتاق زادگاه در تصویر مشخص شده است . پایین : قسمتی از تخته‌های پوششی بام زادگاه بانائی از ساققار و تکیه پهلوان خیل .

کرد. در این صورت هشت ده را می‌توان به مثلثی تشبیه کرد که رأس آن روی بجنوب و در سرازیری دره‌ای است که «الاشت رووار» از آن می‌گذرد. روی به «الاشت رووار» که بایستیم. ضلع راست مثلث را در شیب دره «گتر کا» می‌بینیم و ضلع چپ را روی به کوه «گلوسر». قاعده مثلث هم درست شمال به دامنه‌های «زیهون» و «میین» تکیه کرده است و به این سبب از قسمتهای دیگر ده خیلی بلندتر است؛ و این است که این سمت ده سر به آسمان می‌ساید و آن قسمت دیگرش به دره نماز می‌گذارد و باز به همین علت است که نمی‌توان همهٔ کوچه و محله‌های ده را در یک وهله گشت. از تکیهٔ محلهٔ «گیلیک خیل - gelek xeyl»^{۱۲} که پائین ده افتاده است به محلهٔ «پهلوان خیل - palvân xeyl» (پهلوان خیل) که در بالای ده است می‌آئیم که درماندم. انگار که هر کوچهٔ تنگ و پریچ و خم و سربالای دنیا را در این یک تنگه راه جمع کرده‌اند. اگر شوق مشاهدهٔ ایوانها و نرده‌های چوبی خانه‌ها نبود همان وسطها قسم می‌برد. شوق مصاحبت با مردانی را که به خانه‌هایشان دعوت می‌کردند و شوق مشاهدهٔ زنانی را که با «پنج میل» جورابه‌های نقشین می‌بافتند نباید ناگفته بگذارم. رهگذر کوچه‌های «الاشت» به پاس چنین علاقتهای آن پیچ و خمها و سربالائی‌ها را می‌تواند آسان بگیرد و خانه به خانه، کوچه به کوچه، محل به محل در «الاشت» گردش کند.

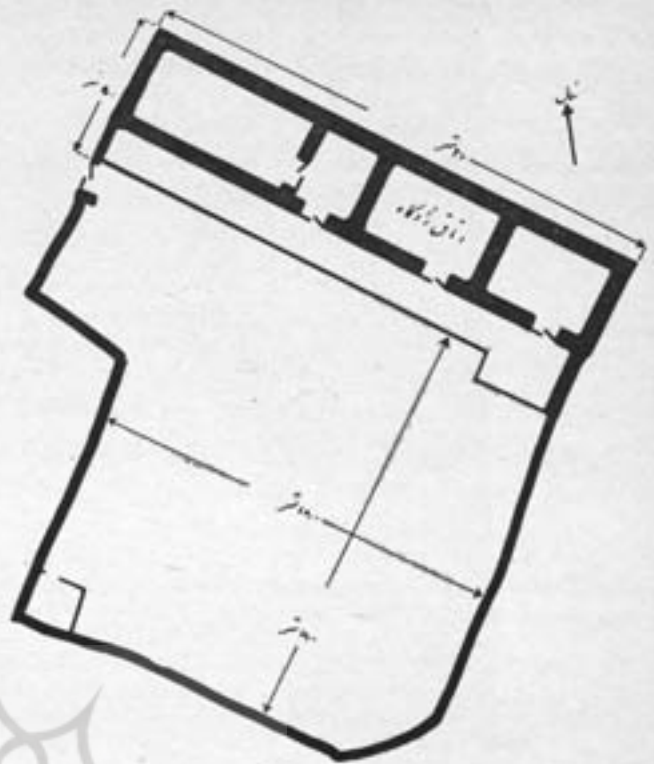
الاشتیها، هر محلهٔ دهستان را به نامی می‌شناسند، بر حسب آن که در آن محل کدام طایفه الاشی بسر می‌برد، و یا بر حسب نامی که زمینهای حوالی همان محل دارد. جنوبی‌ترین قسمت ده را که در رأس آن مثلث تشبیهی می‌افتد «ملاخیل - mollâ xeyl» می‌نامند. «امامزاده شادنور» در همین محلهٔ «ملاخیل» است و درمانگاه جدید «الاشت» را در همین جا بنا می‌کنند. محلهٔ کوچکی را که در شمال غربی محلهٔ «ملاخیل» است، «جته کلا - jenne kolâ» می‌نامند که از سمت مغرب با محلهٔ «گلک خیل» و از سمت شمال با محلهٔ «پهلوان خیل» مربوط می‌شود. دهستان ده در محلهٔ «گیلیک خیل» است که به درهٔ «گتر کا» مشرف است. محلهٔ «گلک خیل» غربی‌ترین محلهٔ ده است که تکیه‌ای هم دارد و امامزاده‌ای به نام «حاجی امامزاده». بین محل «گلک خیل» و «پهلوان خیل» امامزادهٔ دیگری است به نام «شهنور - çah nur» که آن را «پیر بزرگوار» هم می‌نامند و البته از امامزاده «شادنور» محلهٔ «ملاخیل» متفاوت است.^{۱۳} حمام قدیمی ده در محلهٔ «پهلوان خیل» است. همین محل تکیهٔ بزرگی هم دارد؛ و خانه‌ای که «زادگاه اعلیحضرت رضاشاه کبیر» است رو بروی آن تکیه و درست جنوب شرقی آن است. «پهلوان خیل»، از سمت مشرق با دو محلهٔ «جمشیدخیل» و «جورسرای خیل - jur saray xeyl» مربوط می‌شود. حمام جدید ده را در جایی بین «جمشیدخیل» و «ملاخیل» ساخته‌اند. الاشتیها، دو محلهٔ دیگر هم در دو سمت قاعدهٔ آن مثلث تشبیهی دارند که کوچکترین محله‌های ده‌کده است.

یکی محلهٔ «کرچن - kercen» یا «kerben»، درست غربی، و یکی هم محلهٔ «ستیاق - setyâq» درست شرقی. کوچکتر از این دو محله، محله‌ای است به نام «زیهون - zihun» و در یک کیلومتری شمال غربی «الاشت» و بیرون از آن مثلث تشبیهی و درمانهٔ کوه «زیهون» که هفت هشت خانوار در آنجا هستند.

منبع آب «آلاشت» در بالای محلهٔ «ستیاق» است و مسافت به همهٔ ده. به این منبع از درهٔ «شردیکالاک - çardikalâk» که در سه چهار کیلومتری مشرق «الاشت» است و از آنجا به منبع لوله‌کشی کرده‌اند آب می‌رسد. از این منبع که اخیراً ساخته‌اند به کوچه محله‌های

۱۲ - الاشتیها «خیل - xeyl» را به معنی «دودمان» به نام طایفه‌اشان می‌نمایند تا نام محله‌ای را که خانواده‌های آن طایفه در آن محل بسر می‌برند ساخته باشند. مثلاً وقتی که می‌گویند «گلک خیل» مقسودشان محله‌ای است که «گلک»‌ها در آن محل هستند.

۱۳ - الاشتیها، غیر از این سه امامزاده که نام بردم، امامزاده‌های دیگری هم بیرون از ده خودشان دارند و به مناسبت‌هایی به زیارت آنها می‌روند که توصیفشان را به تفصیل در کتاب «الاشت» آورده‌ام.



راست: مقطع سطح افقی از زادگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر . چپ: اشیائی که در زادگاه نگهداری می‌شوند .

ده لوله‌کشی کرده‌اند و شیرهای فشاری کار گذاشته‌اند . مولد برق «الاشت» هم در محله «ستیاق» است که آن را هم اخیراً آورده‌اند . از همین مولد برق به همه کوجه محله‌های الاشت و به «زادگاه» و به برخی از خانه‌ها برق داده‌اند و قرار است که مولد برق دیگری را هم بیاورند و به آن بقیه خانه‌ها هم برق بدهند^{۱۴} .

مدرسه ده را که گفته بودم در محله «گلک خیل» است، شش کلاس دارد و چهار معلم . نام مدرسه که در سال ۱۳۱۱ تأسیس شده است ، تاچندی پیش «دبستان دولتی الاشت» بود . ولی اخیراً به دو مناسبت این نام را عوض کرده‌اند و گذاشته‌اند «دبستان دولتی شهریار الاشت» . یکی به مناسبت این که «الاشت» زادگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر است و یکی هم به مناسبت این که می‌گویند تأسیس این مدرسه به دستور صریح و مستقیم اعلیحضرت بوده است . ساختمان دو آشکوبه مدرسه گنجایش صد و بیست سی شاگرد مدرسه‌اش را دارد . کف اتاق‌ها تخته‌کوبی شده است و جز یکی دواتاق کم‌نور و کوچک ، بقیه اتاق‌ها بالنسبه مناسب است . حیاط مدرسه بزرگ

۱۴ - وقتی در «الاشت» بودم ، آقای علی محمد حامد نماینده اداره عمران در «الاشت» سخت در تکاپو بود که مولد برق جدید را زودتر به ده برساند و مسئول بود از فرماندار شاهی و استاندار مازندران که به عمران «الاشت» خیلی توجه دارند . من در همین فرصت از «حامد» و دوست فامنش «آقای ارم» تشکر می‌کنم که در چند سفری که به «الاشت» و «شیرگاه» رفته بودم بهم کمک کرده‌اند . تجدید تشکر از دوستان الاشتی دیگر مرا در کتاب گنجاندم .

ودلباز است و یک توروالیبال هم دارد. اول بار که به آنجا رفته بودم، بچه‌ها، پسر و دختر، باتوپ و کنار تور جست و خیز میکردند و چه حالی کردم. هم از ذوق تداومی روزهای کودکی خودم و هم از ذوق این که می‌دیدم در این ده کوهستانی و منزوی دست بچه‌های دهاتی هم به توپ و تور می‌رسد. بعد هم، رفتم سراغ مدیر و معلمها به گفت و شنود. یکی‌شان که آذربایجانی بود در یک دهکده «سوادکوه» خدمت «سپاه دانش» را تمام کرده بود و هشت نهمی می‌شد که در مدرسه «الاشت» درس می‌داد. بقیه هاشان از جمله مدیر مدرسه اهل «الاشت» بودند. آمار شاگردان را در سال جاری نود و سه پسر و سی و یک دختر دادند که از این عده سیزده نفرشان از دهکده‌های «گلیان» و «لیند»، همسایه‌های شرقی «الاشت» به آنجا می‌آیند. معلوم می‌شد، الاشتیهائی که پائیز و زمستان را به حوالی «شیرگاه»، «لقور» و «بابل کنار» می‌کوچند، بچه‌هاشان را نمی‌توانند در «الاشت» به مدرسه بفرستند. بعدها که در «شیرگاه» خدمت چندتاشان رسیدم و پرس و جو کردم به من گفتند که بچه‌هاشان را معمولاً به مدرسه دهکده‌هائی می‌فرستیم که پائیز و زمستان در آن دهکده‌ها بسر می‌بریم.

۳- زادگاه و متولی آن و اشیائی که در زادگاه حفظ می‌شود:

ساختمان زادگاه را که دانستیم رو بروی تکیه و در محل «پهلوان خیل» است. الاشتیها می‌گویند که این خانه محل سکونت «عباسعلی خان» پدر اعلیحضرت رضا شاه کبیر بوده است که از طایفه پهلوانهای «الاشت» بود و از پسر مهربانی می‌کرد و به اهل محل التفات داشت او را «داداش» هم می‌نامیدند. دیگر اینکه می‌گویند «عباسعلی خان» در «فوج سوادکوه» صاحب درجه بود و ریاست آن فوج را هم برادر بزرگترش «چراغعلی خان» داشت. «چراغعلی خان» را می‌گویند که در زمان «ناصرالدین شاه» می‌زیست و برای وصول مالیات دولتی به «لرستان» رفت و با «مهدی خان لرستانی» که یانگی دولت شده بود مرافعه کرد و شکستش داد و صحبتهای دیگر... بهر صورت، «چراغعلی خان» و «عباسعلی خان» هر دو نظامی بودند و اجدادشان هم - تا آنجا که الاشتیها از پدر باباهاشان شنیده‌اند - همینطور. صحبتهاشان را در کتاب «الاشت» گنجانده‌ام. چرا که آنجا می‌توانستم شنیده‌ها را با سندهای تاریخی تطبیقی بدهم و حرف

دیگ مسی با سرپوشی که روی دیگ قفل می‌شود و با نفوس بوته چته‌ای که کنده کاری کرده‌اند. این دیگ از جمله اشیائی است که در زادگاه حفظ می‌شود.



ساختمان زادگاه را می گویند که «عباسعلی خان» به برادر کوچکترش «فضل الله خان» بخشید که بیمار بود و دو دخترش «نونوش خانم» و «کوکب خانم» از او پذیرائی می کردند. بعدها ساختمان به نونوش خانم رسید که با «ابوالحسن خان سرتیب» نوّه «چراغعلی خان» ازدواج کرده بود. بعد هم از «نونوش خانم» به دخترش «خانم بزرگ» رسید که مادر «مصطفی پهلوان» متولی فعلی زادگاه بود. این آقای مصطفی پهلوان که چهل پنجاه ساله مرد عیالواری است و مدتی کارگر معدن ذغال سنگ «زیرآب» بود و تاکنون بسختی و زحمت امور زندگی را گذرانده است، از قول مادرش و معشّرین «الاشت» تعریف میکند: «... . یک دفعه که اعلیحضرت رضاشاه کبیر به الاشت آمده بودند درجه میرپنجی داشتند و همان موقع توصیه کردند که گهوارهشان را که تا آنوقت باقی مانده بود حفظ کنند...» توجه می دهم خوانندگان راهنکته حساس این نقل قولی که آوردم. مردی قائم به ذات که برتری و عظمت را در نهاد خود احساس کرده است و امید داشت که سرمنشاء پدیده ها و تحولات تاریخی کشورش بشود، ضمن مشاهده گهواره اش و به تحریک چنان امید و احساسی مایل می شود که آن گهواره محفوظ بماند. علت و انگیزه اصلی این میل چیزی نبود مگر ایمان به آن امید. هرچند که هنوز جامعه میرپنجی به تن داشت.

گهواره محفوظ است. بعلاوه چند تکه اشیاء جالب قدیمی متعلق به «عباسعلی خان» که باقی مانده است: دو تا چراغ پایه بلند که آن وقتها در خانواده های متمکن می توانست راه باز کند، چند ظرف بلوری و یک پایه بلوری غلیان و یکی دوشنباق و زیردستی چینی و یک دیگ مسی کهنه کاری شده با نقوش بوته جقه ای که سرپوش دیگ را هم می توان به روی دیگ قفل کرد، یک منقل برنجی و یک شمشیر پرهیبت که جلدش فرسوده است. همین.

این اشیاء و آن گهواره در یکی از اتاقهای زادگاه که به ردیف ساخته شده اند نگهداری می شود، در آن اتاقی که می گویند اعلیحضرت رضاشاه کبیر در همان جا بدنیا آمده اند. و این اتاقی است ماقبل آخرین اتاق خانه که چهارمتر طول و کمتر از سه متر عرض دارد و ارتفاعش از دو متر کمی بیشتر است و چند تاقچه، یک بخاری و یک پنجره کوچک هم دارد. در و پنجره این اتاق به باریکه ایوانی باز می شود که اتاقهای دیگر ساختمان زادگاه هم در و پنجره هایشان به همان ایوان باز می شود.

بین اتاق زادگاه و اولین اتاق خانه که به در حیاط نزدیک تر است، اتاقی کوچکی است که تا چند سال پیش راهرو بود و به پله ای راه داشت که به آشکوب بالای خانه می رسید. از قراری که الاشتیها برایم تعریف کرده اند، ساختمان زادگاه در اصل دو آشکوب بود و در زلزله هشت ده سال پیش آشکوب بالائی آن فروریخته است. اما محل اصلی و قطعی زادگاه که در آشکوب پائین خانه بود و اتاقهای دیگر همین آشکوب آسیبی ندیده است. در این نکته که محل اصلی زادگاه یکی از همین اتاقهای آشکوب پائین خانه باید بوده باشد شک نیست. زیرا تولد اعلیحضرت در فصل سرما اتفاق افتاده است و در این فصل هم الاشتیها در اتاقهای آشکوب پائین خانه بسر می بردند که از سرما محفوظ تر است. در حالی که آشکوب بالائی خانه که بادگیر است به زندگی تابستانه اختصاص دارد.

بام ساختمان زادگاه که به خرپاهای چوبی تکیه کرده است، با تخته هایی به قطع کم و بیش نیم متر در بیست سانتیمتر پوشیده شده است. این تخته ها را که الاشتیها «لت - lat» می نامند از تنه درختان جنگل می برند و می تراشند و بام خانه ها و روی دیوار هایشان را با آنها می پوشانند. حیاط ساختمان زادگاه که در پای ایوان است هفده هیجده متری عرض و طول دارد؛ و با دیواری گلی و کوتاه که با «لت» ها پوشانده اند محصور شده است. حیاط، درش روی به میدان تکیه باز می شود و این همان میدانی است که الاشتیها مراسم پر شور و هیجان سینه زنی به دور مشعل آتش را در آن برگزار می کردند.